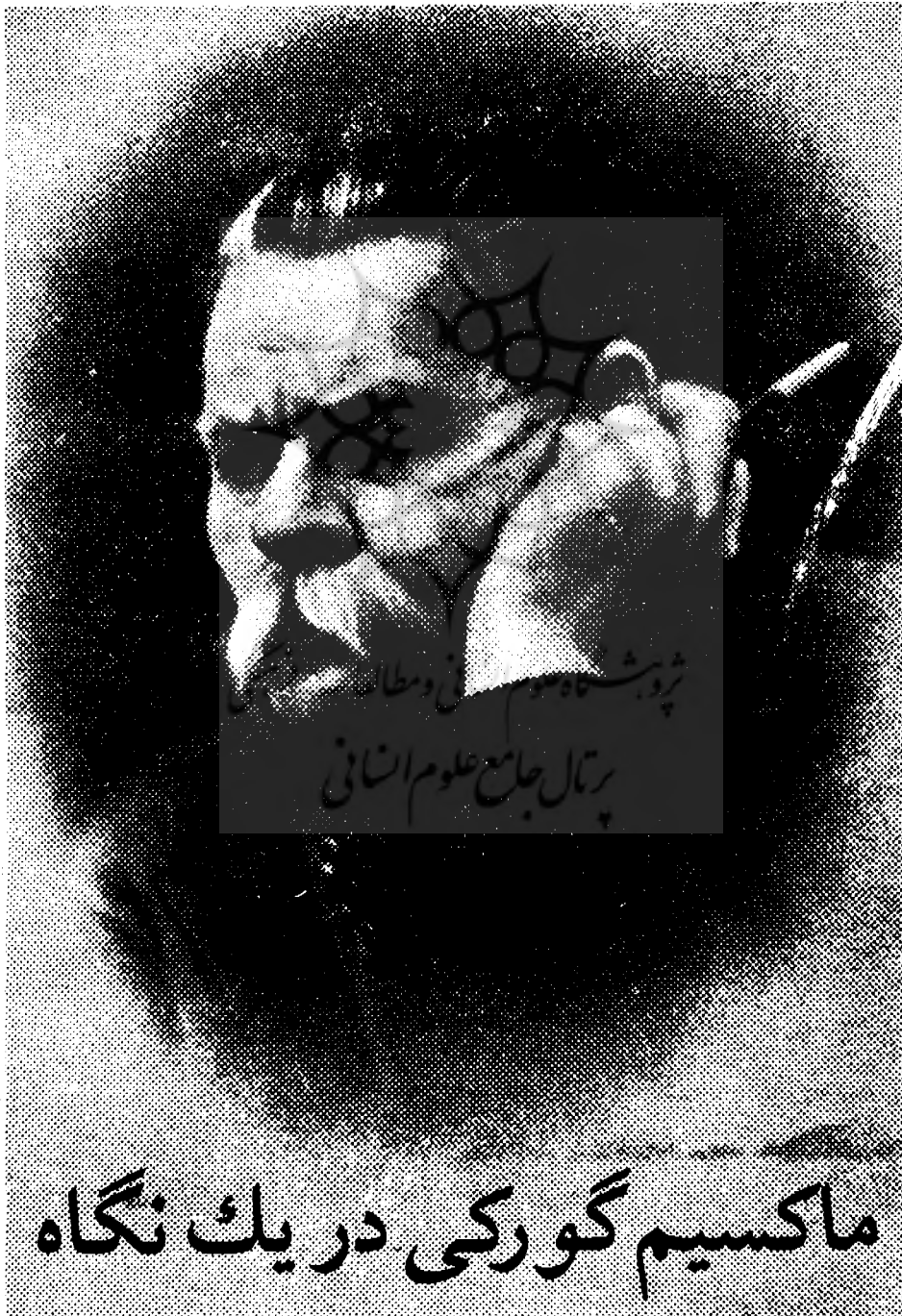


ادبیات

شهریار زرشناس



ماکسیم گورکی در یک نگاه

الکسی ماکسیموویچ بشکوف که بعدها به نام ماکسیم گورکی معروف شد، به سال ۱۸۶۹ در نیژنی نوگورود<sup>(۱)</sup> به دنیا آمد. در پنجسالگی پدر خود را از دست داد و پس از آن ایام مشقت‌بار عمر را در خانه پدر بزرگ به‌سر آورد. گورکی، ماجراهای زندگی در خانه پدر بزرگ و نزد مادر بزرگ مهربان را در رمان «دوران کودکی» به تصویر درآورده است.

ماکسیم گورکی، با مرگ مادر بزرگ و در جست‌وجوی کار، از خانه پدر بزرگ خارج می‌شود و سالهای دربه‌دری، آوارگی و فقر و تنگدستی او، آغاز می‌گردد. گورکی، در کتاب «در جست‌وجوی نان» به ترسیم زندگی سخت و دشوار این سالها می‌پردازد. او در سال ۱۸۸۴ سفر طولانی مدتی را به سراسر روسیه آغاز می‌کند و از این سفر و مسافرت‌های دیگر، تجارب بسیاری می‌اندوزد که مایه اصلی برخی داستان‌های او را تشکیل می‌دهد. در شهر غازان، با روشنفکران مارکسیست آشنا می‌شود و تمایلات سوسیالیستی پیدا می‌کند. در همین شهر و در یکی از لحظات بحرانی حیات خود، دست به خودکشی می‌زند، هرچند که از مرگ نجات می‌یابد، اما ریه او آسیبی جدی می‌بیند و تا پایان عمر مجروح و آسیب‌دیده باقی می‌ماند.

گورکی، به لحاظ نویسندگی میراث‌دار آن جریان ادبیات رئالیستی است که با گوگول و تولستوی (تولستوی پیش از انقلاب روحی خود) قوام و استقرار یافت و در آثار چخوف، در قالب داستان کوتاه بسط و امتداد پیدا کرد.

حیات ادبی گورکی را، می‌توان به سه دوره متمایز تقسیم کرد:

دوره اول: سالهای (۱۸۹۹-۱۸۹۲) در این دوره، آثار گورکی اساساً آمیزه‌ای از رمانتیسیم و رئالیسم را نشان می‌دهد که در آثار آغازین این دوره آثاری چون: ماکارچویدا، (۱۸۹۲) - عجزه ایزرگیل، (۱۸۹۵) و قلب دانکو، تا حدودی

رمانتیسیم بر رئالیسم برتری دارد. اما در آثار بعدی او چون: مالوا، (۱۸۹۶) - همسفر من، (۱۸۹۶) - آنها که وقتی آدمی بوند، (۱۸۹۷) - زوج اورلف، (۱۸۹۷) و بیست و شش مرد و یک دختر، (۱۸۹۹) - بتدریج رئالیسم بر رمانتیسیم غلبه می‌یابد. در این دوره، داستانهای کوتاه و موفقی همچون: چلکاش، همسفر من و بیست و شش مرد و یک دختر، باعث شهرت و محبوبیت او می‌گردند. داستان اخیر، ماجرای واقعی از خاطرات و تجربیات روزهای آوارگی و تنگدستی است که او در زیرزمین یک نانوايي به کار و زندگی اشتغال داشته است. این داستان، ماجرای دل بستن بیست و شش مرد ساکن در نانوايي به دختری جوان و زیبا است که نزد آنان همچون پاکی و زیبایی تلقی می‌شده و چونان معبودی به پرستش او می‌پرداخته‌اند. دختر مورد ستایش این مردان، در دام علاقه به سرباز جوانی که در همان نانوايي ساکن است می‌افتد و این سقوط اخلاقی، تمامی دنیای بیست و شش مرد ساکن نانوايي را تیره و تار می‌سازد. گورکی، در این داستان با ظرافت خاصی به بیان مسائل عاطفی و روحی می‌پردازد.

ماکسیم گورکی در این سالها یکی از پربارتترین ادوار حیات ادبی خود را می‌گذراند و آثار متعلق به این دوره، در زمره زیباترین داستانهای او هستند.

دوره دوم: سالهای (۱۹۱۲-۱۸۹۹)

در این دوران، ماکسیم گورکی، به عنوان نویسنده‌ای سرشناس، به فعالیت‌های سیاسی می‌پردازد و روابط نزدیکی با لنین و حزب بلشویک او برقرار می‌کند. او در این سالها به نوشتن رمان، نمایشنامه و داستانهای مختلفی می‌پردازد و به عنوان نویسنده‌ای صاحب سبک در ادبیات رئالیستی شناخته می‌شود. گورکی به دلیل تعلقی که به ایدئولوژی مارکسیستی دارد، تلاش می‌کند تا با اختصاص دادن بخش‌هایی از رمانها و نمایشنامه‌های خود به بحث درباره «مفهوم زندگی» و مباحث

فلسفی به القاء نظرات ایدئولوژیک خود بپردازد.

آثار گورکی در این دوران شامل داستانها و رمانهایی چون: فوماگوریدف، (۱۸۹۹) - سه رفیق (۱۹۰۱-۱۹۰۰) - اعتراف، (۱۹۰۸) - شهر اکوروف، (۱۹۱۰) - ماتوی کوژمیاکین، (۱۹۱۱) و نمایشنامه‌هایی مانند: در اعماق، فرزندان خورشید، دشمنان و چند داستان و نمایشنامه دیگر است. رمان معروف مادر، (۱۹۰۶) - نیز، در این دوره نوشته شده است.

در برخی آثار این دوره (همچون: ماتوی کوژمیاکین) نوعی اطناب و تصنع دیده می‌شود و تلاش در جهت القاء ایدئولوژی مارکسیستی از طریق رمان، داستان مادر را، به یک اثر سیاسی خسته‌کننده که فاقد زیبایی و جذابیت‌های هنری است، بدل کرده است. برخلاف تبلیغات نظام استالینی و اخلاف آنها در شوروی، خود گورکی نیز در اواخر عمر این رمان را «کتابی بد» نامیده است. او در نامه‌ای به یکی از دوستانش می‌گوید:

«مادر، به راستی کتاب بدی است و تحت تأثیر روحیه بد و هیجان‌زده‌ای بعد از حوادث سال ۱۹۰۶ به نگارش درآمده است.»<sup>(۲)</sup>

گورکی، سه سال قبل از مرگش به دوستی دیگر می‌نویسد:

«مادر، رمانی طولانی و خسته‌کننده است و با بی‌دقتی نوشته شده.»<sup>(۳)</sup>

بعضی آثار دیگر گورکی در این دوره (همچون: سه رفیق) از زیبایی و کشش بیشتری برخوردار است؛ اساساً می‌توان در آثار این دوره گورکی، جوانه‌های آنچه را که بعدها دولت شوروی، «ادبیات پرولتاریایی» و «رئالیسم سوسیالیستی» نامیده بود، یافت.

دوره سوم: سالهای (۱۹۳۶-۱۹۱۲) در این دوره گورکی بیشتر به نوشتن خاطرات و یادنامه‌ها می‌پردازد: دوران



گوردکی، (۱۹۱۲) دانشکده‌های من، (۱۹۱۵) خاطراتی از تولستوی، (۱۹۱۹) دربارهٔ لنین، (۱۹۲۴) وی در این دوران، همچنین به نگارش برخی مقالات سیاسی و علمی نیز روی می‌آورد. از رمانهای او در این سالها می‌توان از *آرتامانوفها* (۱۹۲۵) و کتاب ناتمام *کلیم سامگین*، نام برد. رمان *آرتامانوفها*، یکی از ضعیف‌ترین و سست‌ترین آثار ادبی گوردکی است. تلاش او در بیان نظریه «تکامل تاریخی مارکسیستی» در قالب یک رمان، این کتاب را گرفتار تصنعی خشک و بیمارگونه ساخته است. داعیه‌داران «رنالیسم سوسیالیستی» این رمان ملال‌آور را، الگو و نمونه‌ای از «خلاقیت ادبیات پرولتاریایی» نامیدند در حالی که در این رمان، نشانه‌های افول توانایی‌های ادبی و هنری ماکسیم گوردکی، به خوبی هویدا است.

● ماکسیم گوردکی، نویسنده‌ای مارکسیست بود اما فاقد بینش و معلومات منظم و منسجم فلسفی و تاریخی؛ و این نکته به خوبی از سخنرانی‌ها و مقالات او هویدا است. او به نسل روشنفکران مارکسیست تعلق داشت اما به دلیل حساسیت و روحیه خاص هنری و نیز به دلیل گرایشهای لیبرالی که در آرا و عمل خود داشت، از جهات مختلف با تفسیر لنینی «مارکسیسم» اختلاف پیدا می‌کرد و این اختلافات بویژه پس از به قدرت رسیدن بلشویک‌ها و خشونت و روحیه کشتارگری و توتالیتاریستی که از خود نشان دادند بالا گرفت. گوردکی در روزنامه خود «زندگی نو»، لنین، تروتسکی و دیگر رهبران بلشویک را به خاطر محدود کردن آزادیهای لیبرالی به باد انتقاد گرفت و با ایده هنر و ادبیات حزبی که دار و دسته لنین تبلیغ می‌کردند به مخالفت برخاست.

لنین بارها هنگام بالا گرفتن اختلافات با گوردکی، در قالب الفاظ تحقیرآمیز از او یاد می‌کرد. یک بار لنین، ماکسیم گوردکی را

«گوساله حقیر» نامید و بار دیگر دربارهٔ او گفت:

«گوردکی هیچ‌گاه در سیاست، منش و روش مشخصی ندارد و همواره اسیر خلق و خوی و احساسات خویش است»<sup>(۴)</sup> و گوردکی، در جزوه‌ای که در سال ۱۹۲۰ و تحت عنوان «انقلاب و فرهنگ» انتشار یافت، به انتقادات سختی در خصوص سیاست‌های فرهنگی رژیم بلشویکی پرداخت.<sup>(۵)</sup> گوردکی، مارکسیستی بود که اگرچه در کلیت خود، رژیم بلشویکی و انقلاب توتالیتاریستی اکتبر را قبول داشت اما به برخی وجوه و ویژگی‌های آن انتقاد و اعتراض می‌کرد هرچند که این انتقادات و اعتراضات بتدریج فروکش کرد و ماکسیم گوردکی پیر، در اواخر عمر، خادم رژیم ضد بشری استالین و بلندگوی «رنالیسم سوسیالیستی» و «نابعه ادبیات پرولتاریائی» آن گردید.

● موضوع اصلی داستانهای گوردکی را، زندگی مردمان محروم و طبقات پایین اجتماع، بویژه کولی‌ها، کارگران فصلی، بیکاران، روستاییان آواره در شهرها و مردمان بی‌چیز و تنگدستی تشکیل می‌دهند که تمامی وجودشان از نوعی خشم و اعتراض نسبت به شرایط اجتماعی و وضع موجود زندگیشان انباشته است. گوردکی، خود در توصیف ایشان می‌نویسد:

«من خشم آنها را به زندگی، دشمنی کاذب و لوده آمیزشان را به همه چیز و به هرکس، و رفتار توأم با لاقیدی آنها را نسبت به خودشان، دوست می‌داشتم»<sup>(۶)</sup>

معمولاً موفق‌ترین آثار ادبی گوردکی، همان‌هایی است که در آن به توصیف زندگی و شخصیت افرادی از این دست می‌پردازد: آن دسته از شخصیت‌های آثار او که به عنوان چهره‌هایی شاخص در ادبیات روسیه باقی مانده‌اند. افرادی چون: *کانوالوف*، *شارکو*، *ماکارچودرا*، *مالوا* و *چلکاش*، همگی به این طیف وسیع آوارگان و بیچارگان و

لبقات فرودست اجتماع تعلق دارند. قهرمانان این دسته از آثار گورکی از نوعی زندگی، ظرافت و حیات طبیعی برخوردارند که نزد قهرمانان آثار کلیشه‌ای و تصنعی سالهای بعد او یافت نمی‌شود.

ماکسیم گورکی در میان مردم روسیه بیشتر به واسطه آثار دوره اول حیات ادبی خود معروفیت یافته است و از سالهای پس از ۱۹۰۰، تقریباً آثار او با اقبال چندانی روبه‌رو نشد؛ هرچند که دستگاه تبلیغاتی رژیم مارکسیستی در سالهای پس از انقلاب، از او به نام «بزرگ‌ترین نویسنده تاریخ روسیه» یاد می‌کرد و گورکی نیز علی‌رغم مخالفت‌هایی که در سالهای نخستین انقلاب روسیه از خود نشان می‌داد، بتدریج در مقابل رژیم استالینی سر فرود آورد و به نماینده آن بدل شد؛ هرچند که در خفا و در باطن، مخالفت‌ها و انتقادات بسیاری نسبت به آن ابراز می‌داشت.

دستگاه تبلیغاتی رژیم شوروی مدعی بود که «رئالیسم اجتماعی» (که افرادی چون: بالزاک، دیکنز، گوگول، چخوف... از نمایندگان آن به‌شمار می‌رفتند) با ظهور مارکسیسم و به اصطلاح «کشف قوانین تاریخ» توسط آن به مرحله «متکامل‌تری» رسیده و آن مرحله «رئالیسم سوسیالیستی» است. تئوریسین‌های ادبی رژیم شوروی ادعا می‌کردند که رئالیست‌های اجتماعی، صرفاً به انتقاد از جامعه سرمایه‌داری پرداخته‌اند اما رئالیسم سوسیالیستی، راه رسیدن به جامعه ایده‌آل (جامعه سوسیالیستی) را نیز نشان می‌دهد و به تصویر آن می‌پردازد.

در واقع تئوریسین‌های ادبی رژیم شوروی می‌خواستند تا ادبیاتی برمبنای ایدئولوژی مارکسیستی پدید آورند. این ادبیات، اگرچه با حمایت‌های گسترده سیاسی و مالی و تبلیغاتی رژیم شوروی پدید آمد اما با موفقیت و استقبال چندانی روبه‌رو نشد و اعتباری نیافت و همه آثار ادبی که براین مبنا پدید آمده‌اند، از

ضعیف‌ترین آثار تاریخ ادبیات روسیه هستند. به واقع آن دسته از نویسندگان روسی که برمبنای ایدئولوژی مارکسیستی و رئالیسم سوسیالیستی به ایجاد آثار ادبی پرداختند، هرگز نتوانستند که عظمت کارهای ادبی پیشینیان را تجدید نمایند. «رئالیسم سوسیالیستی» حتی پیش از سقوط مارکسیم دچار زوال و احتضار گردید و به عنوان امری کاذب و کلیشه‌ای از اعتبار ساقط شد.

در حقیقت در خصوص نسبت تعهد و هنر، نکته مهم اینجاست که تعهد باید در روح هنرمند باشد و در اثر ایجاد شده توسط او ظاهر شود نه اینکه چونان امری بیرونی و در قالب یک ایدئولوژی به اثر او تزریق شود. بی‌تردید هنرمند متعهد، هنری مبتنی حیات روحی و فکری خود می‌آفریند و اثر ادبی، تجلی و ظهور حیات روحی و معنوی او خواهد بود.

مارکسیسم صورتی از ایدئولوژیهای تمدن جدید بود و «رئالیسم سوسیالیستی» نیز تابعی از آن که رژیم شوروی تلاش می‌کرد تا در چارچوب ایدئولوژی مارکسیستی پدید آورد. ایدئولوژی اما (در معنای خاص خود و به عنوان یکی از محصولات تمدن جدید و عصر روشنگری، به عنوان دستورالعمل حیات سیاسی دنیوی) هرگز هنرآفرین نبوده است و طبعاً با شکست روبه‌رو گردید. (به این نکته مهم باید توجه نمود که ایدئولوژی در حقیقت و در واقعیت تاریخی خود، همچنان که گفتیم عبارت از دستورالعمل سیاسی دنیوی است و کاربرد آن در مورد دین، امری خطا و ناپجاست.



قضاوت درباره ماکسیم گورکی، اگر برمبنای دور اول (و تا حدودی دور دوم) حیات ادبی او انجام پذیرد، او را نویسنده‌ای رئالیست و توانا در تصویر زندگی آن دسته از اقشار و گروه‌های اجتماعی که پیش از آن جای چندانی در

عرصه ادبیات نداشته‌اند، نشان می‌دهد. اما اگر برمبنای دوران سوم حیات ادبی او و نقش سیاسی و تبلیغاتی که برای رژیم لنین و استالین (به عنوان «نایفه ادبیات پرولتاریایی») بازی کرده است، درباره او قضاوت کنیم، او را در مقام آینه تمام‌نمای روشنفکری مارکسیست روسیه می‌بینیم که دچار تزلزل و بحرانی درونی شده و توان بسط و تداوم میراث ادبی نسل پیش از خود (نسل روشنفکری قرن نوزدهم از: تورگنیف تا تولستوی و چرنیشفسکی) را ندارد.

## پاورقی‌ها:

۱. Nizhni-Nogorod

۲. ولف، د. برنزام/ گورکی و لنین/ ترجمه: دکتر احمد شهباس/ کتاب‌سرا/ چاپ اول/ ۱۳۶۴/ ص ۵۹

۳. پیشین/ ص ۶۰

۴. پیشین ص ۲۴

۵. مقالات تند و گزنده ماکسیم گورکی در انتقاد از دولت لنین، تحت عنوان «افکار نابهنگام» توسط ا. لاله‌زاری، به فارسی ترجمه و توسط «انتشارات نو» در زمستان ۱۳۶۴ منتشر شده است.

۶. گورکی و لنین/ ص ۲۵

برخی از منابعی که در تهیه این مقاله از آنها بهره گرفته شده است:

- تاریخ ادبیات روسیه/ د. س. میرسکی/ ترجمه:

ابراهیم یونس/ امیرکبیر/ ۱۳۵۵

- ماکسیم گورکی/ ابراهیم یونس/ نوبهار/

۱۳۵۷

- درباره ادبیات/ ماکسیم گورکی/ ترجمه:

محمود معلم/ آبان/ فروردین ۱۳۵۷

- گورکی و لنین/ برنزام د. ولف/ ترجمه: احمد

شهباس/ کتاب‌سرا/ ۱۳۶۴

- افکار نابهنگام/ ماکسیم گورکی/ ترجمه:

الف. لاله‌زاری/ انتشارات نو/ ۱۳۶۴

- سیری در ادبیات غرب/ جی. بی. پرستلی/

ترجمه: ابراهیم یونس/ امیرکبیر/ ۱۳۵۵

چهره‌های ادبی/ ماکسیم گورکی/ علی آذرنگ/

نشر روز/ ۱۳۶۸

- چلکاش و چند داستان دیگر/ ماکسیم گورکی/

کاظم انصاری/ نشر اندیشه/ ۱۳۵۶

- ماکسیم گورکی/ نینا گورفینکل/ ترجمه: محمد

مجلسی/ دوران نو/ ۱۳۶۰